



برنامه و کارنامه تحول علوم انسانی

استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی
دانشگاه علامه طباطبائی.

دکتر ابراهیم برزگر



من در این فرصت کوتاه به نظرم برای تحول علوم انسانی یک برنامه و کارنامه می‌خواهم معرفی کنم. در این چهل سال در برداشت‌هایی از علوم انسانی و در بومی‌سازی آزمون خطا زیاد داشتیم. در این مورد تلقی‌های زیادی داشتیم، برخی معتقد بودند بومی‌سازی یعنی غرب‌ستیزی و نظریه‌های علوم انسانی بریزیم سطل زباله و از ابتدا شروع کنیم. به هر حال یک افراط و تفریط در این رابطه بوده است. حتی امیرکبیر هم وقتی می‌خواست علوم مدرن را وارد کند علوم انسانی را وارد نکرد و گفت به این نیاز نداریم. فنی و مهندسی را وارد کرد؛ بنابراین بعد از این آزمون خطا در رابطه با علوم انسانی وارداتی از غرب به یک نتیجه‌ای رسیدیم. بعد از انقلاب اسلامی در علوم سخت مثل پزشکی و شیمی غیره خوب توانستیم خودمان را نشان بدهیم و بدرخشیم ولی در علوم انسانی مشکل داریم. نه اینکه اساتید و رشته‌های ما مشکلی دارد بلکه یک حلقه مفقود شده‌ای هست؛ که باید شناسایی بشود.

نکته دیگر اینکه وقتی به علوم انسانی غرب نگاه می‌کنیم بیت‌الغزل علوم انسانی غرب در دو قسمت است یکی رهیافت‌ها و متاتئوری‌ها و دیگری نظریه‌هاست یعنی می‌طلبند که در این قسمت سرمایه‌گذاری کنیم. بسیاری از دست آوردهای غربی از شرقی‌ها بوده که در آن زمان به اسم خودشان سند زدند. اینجاست که علوم انسانی غرب دو بخش دارد. یک بخش رهیافت‌ها و یک بخش نظریه‌ها هستند. رهیافت‌ها در علوم طبیعی غرب یک رهیافت بیشتر نیست؛ که چهارصد سال است مثل ساعت کار می‌کند و آن پوزیتیویست و رهیافت

تفصیلی است؛ و هیچ‌کس به آن وارد نشده و هیچ مشکلی ندارد. در غرب هم رهیافت‌ها از حالت تکی خارج شده دوتا؛ و سپس به پانزده رهیافت رسید. بنابراین غرب هم پذیرفته که در علوم انسانی منظر واحد جواب نمی‌دهد و باید تکثر منظر داشته باشیم. خانم‌ها برای خودشان رهیافت فمینیست تعریف کرده‌اند و طبیعی است که هستی‌شناسی ایرانی با هستی‌شناسی جهان اسلامی هم متفاوت باشد. بر مبنای یک درصد تفاوتی که وجود دارد. مهم نیست چند درصد تفاوت وجود دارد. بر مبنای تفاوت این پانزده تفاوت شکل گرفته است. بنابراین می‌طلبند که در ایران هم یک رهیافت متناسب با زیست‌بوم ایرانی خودمان و متناسب با زیست‌بوم جهان اسلامی خودمان داشته باشیم. بنده این کار را در سال نود و دو انجام دادم و در انتشارات دانشگاه چاپ شد. ادعای من این است که رهیافت بومی‌سازی علوم انسانی و اجتماعی است مفروضاتش یکی است و لازم نیست هر رشته‌ای برای خودش تعریف کند و برای هر رشته‌ای بگیریم برای خودش مبدأ و معادلی باید حضور داشته باشد. بنابراین آنجا من از بومی‌سازی یاد کردم، بعداً متوجه شدم این خطا است وقتی می‌گوییم بومی‌سازی می‌خواهیم اکتفا کنیم به دانش غربی و آن‌ها را بومی‌سازی کنیم این خودش وارد شدن از دریچه تنگ است؛ و بنابراین در اصلاحات جدید واژه بومی‌گری را استفاده کردم که هم شامل زیست‌بوم ایرانی می‌شود و هم شامل زیست‌بوم اسلامی و بنابراین ما حتی اسلامی‌سازی را به مصابه زیست‌بوم اسلامی در نظر بگیریم.

در جامعه ما مردم مسلمان هستند و انگاره‌ها و آموزه‌های اسلامی در ذهنشان وجود دارد و اینها بر این مبنا رفتار سیاسی اجتماعی اقتصادی از خودشان بروز می‌دهند؛ و مثل مکتب هنجاری انگلیسی هنجارهای اسلامی مصادیق واقعیت از آن وجود دارد. و به این ترتیب در واقع به اصطلاح این دو گانه زیست‌بوم ایرانی و اسلامی برطرف می‌شود و آنجا سه مقوله در خود رهیافت غربی هستی‌شناسی معرفت‌شناسی روش‌شناسی در هر کدام ده پانزده سؤال وجود دارد. رهیافت پانزده گانه غرب به این سؤالات پاسخ داده‌اند ولی پاسخ‌های آن‌ها در برخی موارد مشابه و در برخی موارد متفاوت است. اینکه اسم متفاوت

پیدا شده، این شده گفتمان و آن شده پدیدار شناسی آن شده جامعه شناسی آن یکی شده انتقادی نه به دلیل تشابه‌ها بلکه به دلیل تفاوت‌هایشان است. بیست تا سی درصد پاسخ‌های اینها تفاوت دارد و تفاوت اینها باعث شده عنوان متفاوت پیدا کنند. خوب بنابراین آن پرسش نامه‌های واحد را ما به رهیافت و دیدگاه اسلامی و واقعیت‌های ایرانی می‌دهیم و پاسخ می‌گیریم و پاسخ‌ها را که تنظیم کردیم می‌تواند زیربنای تمام علوم انسانی باشد.

بیت‌الغزل این رهیافت‌ها این است که ما با سه تا امر مواجه هستیم یکی امر مادی. ما در مقاطعی مثل پوزیتیویست‌ها به واقعیت‌های خارجی اعتنا می‌کنیم و با حواس پنجگانه آن‌ها را رصد می‌کنیم. مثل همان پوزیتیویست و رفتارگرایان این امر اول است. ما در این سی درصد با پوزیتیویست‌ها هیچ مشکلی نداریم. در سی درصد دوم فقط مشکل ما با غیر انحصار است که الا و لابد این است و جز این نیست. توان رصد نکردن وجود ندارد. بعد نقد می‌زند بر رهیافت و تفصیلی ارائه می‌شود؛ و معناگرایی ایجاد می‌شود. ما دوباره با سی درصد مسیرمان با معناگرایان و تفصیلی‌ها هیچ مشکلی نداریم. سومین قسمت امر متعالی و معنوی است؛ یعنی ما قائل هستیم که یک توحید افعالی وجود دارد و یک حسن ظن به خداوند است. یک معاد و مبدایی وجود دارد بازی دنیا بازی انسان‌ها در دو نیمه است نیمه اول دنیا نیمه دوم آخرت است. وقتی آخرت را در موازنه عقلانیت بیاوریم کل زمین بازی دگرگون می‌شود و بنابراین امر مادی امر معنایی امر معنوی. رهیافت بومی‌سازی در این قسمت سوم اختصاصی خودش را تعریف می‌کند و به این ترتیب ما می‌توانیم هم‌سخنی با رهیافت غربی برقرار کنیم و در پرسش نامه‌ها مشترک پاسخ می‌دهیم و صرفاً پاسخ‌های متفاوت ماست که هویت جدیدی تعریف می‌کند.

هر رهیافتی در خود غرب نظریه‌هایی در درونش است. مثلاً نظریه‌های رهیافت گفتمان در درونش در واقع نظریه‌های متعددی وجود دارد. در واقع در درون رهیافت گفتمان نظریه‌های مختلفی وجود دارد بنابراین برای ساده سازی می‌گوییم در غرب پانزده رهیافت وجود دارد و اگر در هر کدام پنج نظریه باشد هفتاد و پنج نظریه وجود دارد بنابراین محقق غربی با پانزده رهیافت و هفتاد و پنج نظریه مسائل غرب را حل می‌کند در

واقع حساسیت‌های ما به رهیافت‌های غربی است چون رهیافت‌ها مفروضاتی را تحمیل می‌کند. یک‌سری مفروضات فلسفه علمی پیش فرض می‌گیرد و مثل اینکه این مفروضات در ذهنشان رسوب می‌کند و وقتی وارد نظریه‌ها می‌شوند آن‌ها را با خود حمل می‌کنند. حساسیت ما با رهیافت‌های غربی است و با نظریه‌های غربی می‌شود مهربان‌تر برخورد کرد. مثلاً ما در مقوله لیبرال دموکراسی. لیبرال را نمی‌پذیریم ولی دموکراسی را پذیرفته‌ایم. انتخابات پذیرفته‌ایم. آزادی انتخاب پذیرفته‌ایم و قانون اکثریت هم پذیرفته‌ایم. با این ترتیب من وارد بحث نظریه‌ها می‌شوم.

در واقع ببینیم در این نقشه راه برای تحول علوم انسانی چه حالتی را در تحول علوم انسانی شاهد باشیم. نظریه‌هایی که در غرب هست حقیقتاً گنجینه‌های ارزشمندی است و باید با دیده‌های احترام به آن‌ها نگاه کرد. نظریه‌ها در غرب هم محدود است؛ یعنی نظریه‌ها حدود هفتاد و پنج سال است و موضوعی که بشود در مورد آن تحقیق کرد، هزار موضوع است. اصلاً تناسبی در غرب هم وجود ندارد و به تعداد موضوعات در جهان غرب که به عنوان مسئله وجود دارد، نظریه وجود ندارد و محدودیت وجود دارد. به این خاطر است که حالات مختلفی پیش می‌آید و من پانزده حالت را ذکر می‌کنم، می‌شود پانزده حالت متنوع تحول در علوم انسانی که بسیاری از آن با غرب مشترک است و هیچ مشکلی وجود ندارد. مهم این است ما با آن پیش‌فرض‌هایی که در روش‌شناسی و هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی خودمان با آن پیش‌فرض‌ها وارد بحث نظریه غرب بشویم، اینجاست که موضع ما موضع فعالی است و موضع انفعالی نیست هرکجا که ناسازگار بود هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی خودمان را در کالبد نظریه تزریق می‌کنیم.

مناطق مختلفی در بومی‌گری وجود دارد که هم شامل ایرانی‌سازی می‌شود و هم شامل اسلامی‌سازی می‌شود. هفت حالت که حالت استقرایی دارد؛ یعنی در این هفت حالت پژوهش کمی داریم یعنی اول نظریه داریم که یک کل حاضر آماده داریم و با آن کل حاضر و آماده وارد حل مسئله ایرانی می‌شویم که نود درصد مشکلات جمهوری اسلامی در حوزه علوم انسانی است اگر یک بخش‌هایی از نظریه غربی قدرت تعمیم داره و

می‌تواند مسائل ایرانی را توزیع و پیش‌بینی کند و نسخه‌سیاستی بدهد. چه اشکالی دارد، اتفاقاً خیلی خوب است که سواری مجانی بگیریم و این نظریه‌ها را استخدام کنیم. نظریه‌های وحشی غربی را اهلی کنیم و برای رسیدن به مقصد خودمان استفاده کنیم.

اولین حالت کاربست نظریه واحد بدون جرح و تعدیل. یک زمانی نظریه علوم انسانی بدون تردید می‌تواند مشکلات علوم انسانی را حل کند. این‌ها انتزاعی نیست و من در این مورد مقاله نوشته‌ام. این اعجاز بیانی تئوری است که سی هزار صفحه را در سی صفحه خلاصه کرده‌ام. دو کاربست نظریه واحد بدون جرح و تعدیل این بار از رشته‌های دیگر. نظریه پخش را از جغرافیای علوم انسانی گرفته‌ایم و در درس بازتاب انقلاب که نظریه نداشتیم استفاده کردیم و الآن حدود پنجاه مقاله علمی پژوهشی با این نگاه در علوم سیاسی نوشته شده است. بنابراین می‌طلبید که در تحول علوم انسانی به مطالعات میان رشته‌ای هم توجه شود. چون مشکلاتی که در ایران هست مثل اژدهای هفت سر است. یک سرش را قطع می‌کنید ولی شش سر دیگر هم دارد پس لازمه میان رشته‌ای حل کنید. حالت سوم کاربست نظریه واحد با جرح و تعدیل. دو حالت گذشته بدون جرح و تعدیل بود. ما نظریه غرب را جرح و تعدیل می‌کنیم. شبهه به وجود می‌آید که نظریه اگر جرح و تعدیل کردیم دیگر نظریه نیست ولی پاسخ ما این است که نظریه به مصابه جعبه ابزار است. جعبه ابزاری که به حل به مسائل ایرانی می‌پردازد.

حالت چهارم نظریه ترکیبی است، یعنی این ترکیب می‌تواند ده تا باشد و یا چهار تا باشد. کتاب تضاد و توسعه آقای فرامرز رفیع‌پور ده نظریه را در مورد انقلاب آورده و ترکیب کرده است. گاهی نظریه ترکیبی خودش نظریه مستقل می‌شود. حالت پنجم چهارچوب متغیراتی است. اینجا اسم نظریه نداریم یعنی یک چارچوب حاضر و آماده را برای حل یک مسئله ایران استفاده می‌کنیم. حالت ششم قیاس قبل از تجربه یک منطق عقلانی است؛ یعنی عقل ما می‌گوید که مثلاً بین دو تا دایره تباین اجتماع، حالت پنجمی وجود ندارد. این چارچوب عقل ما می‌گوید در واقع می‌تواند رابطه دین و سیاست را توضیح دهد. هفتم در نظام پرسش‌ها، ما از نظریه‌های غربی برای نظام پرسش‌ها استفاده

می‌کنیم. در واقع پرسش‌ها را از نظریه بگیریم و پرسش‌ها را از متون دینی بگیریم. حالت هشتم وارد منطق استقرایی می‌شویم. چارچوب متغیراتی محقق ساخته است و خود محقق چارچوب متغیراتی می‌سازد. نهم چارچوب مفهومی محقق ساخته است. دهم؛ نظریه استحاله می‌باشد. در واقع جزئی از نظریه‌های غربی است. از اینجا به بعد دیدگاه اسلامی وارد می‌شود. حالت یازدهم مفهوم‌سازی استقرایی و قیاسی بر اساس آیات و روایات حالت دوازدهم استخراج گزاره‌های استقرایی در قالب تحلیل تک خطی یعنی به نظریه در اسلام نمی‌رسیم ولی یک گزاره‌هایی درمی‌آوریم که اگر انباشته شود به تدریج می‌تواند آجرهایی برای یک نظریه اسلامی باشد.

سیزدهمین حالت؛ منطق امتدایی می‌گوید ما گزاره‌هایی را از فلسفه اسلامی از هستی‌شناسی از معرفت‌شناسی اسلامی و از توحید می‌گیریم و در ادبیات غرب دکترین گفته می‌شود. همین منطق را ما می‌توانیم در بحث‌های اسلامی داشته باشیم و این کار را پیگیری کنیم. چهاردهمین حالت استعاره پروری است. استعاره‌های دیروز تئوری‌های امروز هستند و در خود غرب اتفاق افتاده نظریه طبقاتی مارکس استعاره ساختمان بوده و کشیده کرده نظریه طبقاتی است. استعاره‌های دیروز را یک مقدار بر رویشان کار کنید به تئوری تبدیل می‌شود که اینکار را من در مورد واژه "صراط" انجام داده‌ام. در متون قرآنی بازپروری کرده‌ام و به تئوری تبدیل کرده‌ام. یک مقدمه تئوری هم به اسم حرکت و ضد حرکت نوشته‌ام.

بنابراین در واقع بحثی که مربوط به گزاره‌های دینی می‌شود آیات و روایات را باید استفاده کنیم یا از مجرای مفسرین مثل علامه طباطبائی استفاده کنیم و تولید فرضیه بردازیم. اول باید تست کنیم و اگر تأیید شد مبنایی برای تئوریک می‌شود.